

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو

۲۹ اپریل ۲۰۱۲

مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد

۵. از کنترل بازار آزاد تا مهار جنبش کارگری

درآمد

نظریه علمی مارکس - انگلس درخصوص نقد اقتصاد سیاسی و شیوه متناقض و بحران زای تولید بورژوائی (اضافه تولید - گرایش نزولی نرخ سود) دستکم در ۱۵۰ سال گذشته بارها عینیت یافته و در آزمایشگاه مناسبات اجتماعی و روابط تولیدی ثابت کرده است که:

- سخن گفتن از سرمایه‌داری متعادل افسانه ای بیش نیست.
 - سرمایه‌داری متلاطم قادر به حل بحران‌های دوره‌ای خود نیست.
 - سرمایه‌داری بحران را از یک نقطه به مرکزی دیگر منتقل می‌کند.
- بعد از تئوری پردازی‌های رزا لوکزامبورگ، لیبکنیخت، هیلفردینگ، بوخارین و به ویژه لنین در باره امپریالیسم - به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری - و تصریح نقش ستراتیژیک طبقه کارگر متشکل و متحد در فرایند فروپاشی سرمایه‌داری - مستقل از برنامه ارفورت - این مؤلفه‌ها نیز روشن است:
- حتا عمیق‌ترین و بزرگ‌ترین بحران‌های اقتصادی سرمایه‌داری بدون وجود یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی تحت هژمونی طبقه کارگر برای خود و بدون حضور مادی یک حزب پیشرو و متشکل از توده‌های کارگر آگاه و سوسیالیست، می‌تواند با یک سلسله سیاست‌های رفرمیستی و حتا فشار بیشتر (نئولیبرالیستی=ریاضت اقتصادی) از بحران عبور کند و خطر فروپاشی را پشت سر بگذارند. بحران جاری در تمام کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته و فرعی به وضوح این واقعیت را نشان داده است. به این آمار توجه کنید:
- یونان.** نرخ متوسط بی‌کاری در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۲ به ترتیب دوازده و نیم، هفده ممیز سه و بیست و یک ممیز هشت درصد بوده است. (اعداد ممیز دار را حروفی نوشتن تا هنگام انتشار معکوس خوانده نشود.) نرخ بی‌کاری جوانان بیش از ۵۰ درصد. نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی ۱۶۰ درصد و کاهش ۴۰ درصدی دستمزد کارگران و حذف تمام خدمات حمایتی دولت از زمان اجرای طرح ریاضت اقتصادی.

اسپانیا. نرخ بی‌کاری در سال جاری بیست و سه میز شش درصد. بی‌کاری جوانان نزدیک به ۵۸ درصد. افزایش ۱۱ درصدی نسبت بدهی دولت به تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۲)، ارزش وام‌های پرداخت نشده قریب به ۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی.

پرتغال. نرخ بی‌کاری ۱۵ درصد. بی‌کاری جوانان ۳۵ درصد. اُفت پنج میز هفت درصدی اقتصاد در سال جاری. بدهی دولت معادل ۳۶۰ درصد تولید ناخالص داخلی.

ایتالیا. نرخ بی‌کاری ۳۱ درصد. بدهی ملی دو میز هفت برابر بیش از مجموع بدهی‌های یونان و ایرلند و پرتغال. نسبت بدهی به تولید ناخالص داخلی ۱۲۰ درصد و....

به جز آلمان - که سیاست‌های امپریالیستی نازی‌ها را با روش‌های اقتصادی در حوزه پولی یورو و هر جای دیگر به پیش برده است - سایر کشورهای منطقه یورو در کنار آمریکا و انگلستان با بحران‌های مشابهی مواجه هستند که در رسانه‌های چپ و راست مرتب به آن‌ها پرداخته می‌شود. در *ایران* نیز وضع به همین منوال است و به رغم فقدان آمارهای شفاف، از رکود تورمی تا تورم ۴۰ درصدی و روز به روز تصاعدی و نرخ بی‌کاری نامعلوم (دو رقمی) و بی‌کارسازی و وخامت معیشت کارگران و زحمت‌کشان آمارهای تکان دهنده‌ای در رسانه‌های دولتی منتشر می‌شود. اگرچه شکست طرح هدف‌مندی یارانه‌ها و تعمیق فقر و فلاکت توده‌های زحمت کش یک واقعیت مسلم است اما برخی محفل‌های هیروتنی می‌توانند چک پول‌های احمدی‌نژاد و سیاست‌های انبساطی کاذب را یک گام مثبت برای "حاشیه نشینان و روستائیان" تلقی کنند و در حمایت از راست‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی؛ دست کارشناسان IMF را از پشت ببندند و با حمایت فرصت طلبانه از تحلیل اشتباه و قابل فهم فلان کارگر هفت تپه، تا می‌توانند به جنبش کارگری ایران پشت پا زنند. مهم نیست. کسی که می‌خواهد به نام "چپ" زیر سایه "انکشاف بورژوازی" خُک شود، خب بشود.

گفتیم که سرمایه‌داری بعد از بحران ۱۹۲۹ از سال ۲۰۰۸ تاکنون در عمیق‌ترین بحران تاریخی خود دست و پا می‌زند. تعرض رادیکال کارگران کشورهای بحران زده به دولت‌ها صرفاً به تغییر سیاست‌مداران انجامیده است. (در این زمینه بنگرید به مقاله‌ای از همین قلم تحت عنوان: **تغییر سیاست‌ها یا تغییر سیاست‌مداران** در سایت‌های مختلف من جمله پورتال). با این درجه حاد از بحران و این حد گسترده از تعرض کارگران، هنوز افق فروپاشی سرمایه‌داری چندان روشن نیست.

اگرچه تا اطلاع ثانوی سرمایه‌داری برای مهار بحران استمرار سخت تر سیاست‌های نئولیبرالی ریاضت اقتصادی را قاطعانه در دستور کار خود قرار داده است و کمترین نشانی از امتیاز دهی به طبقه کارگر مشاهده نمی‌شود؛ با این حال نقد سوسیال دموکراسی - با تأکید بر نقد آرای کینز و گیدنز - مثل همیشه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

ما قبلاً در نوشته‌های متعدد گفته‌ایم که چرا امکان بازگشت دولت‌های رفاه چندان ممکن نیست، اما در عین حال بر این باوریم که سوسیال دموکراسی همیشه یک آلترناتیو قوی در دو عرصه بحران سرمایه‌داری است:

- کنترل بحران به شیوه‌های شناخته شده‌ای که در آثار و سنت‌های این سیستم کاپیتالیستی آمده است.
- مهار جنبش‌های کارگری سوسیالیستی از طریق برنامه‌های رفرفمیستی از جمله افزایش دستمزد؛ ایجاد اشتغال و رفاه نسبی. چنان که در بخش چهارم این مجموعه به اجمال گفته شد. اما مسأله دیگری که نقد سوسیال دموکراسی را در عرصه سیاست ایران مهم جلوه می‌دهد، تحرکات تازه‌ای است که سوسیال دموکرات‌های وطنی بعد از افول خیزش سبز آغاز کرده‌اند و می‌کوشند خود را به عنوان یک **آلترناتیو جدی در مقابل چپ سوسیالیست** مطرح کنند. یارگیری از جریان‌های مختلف - از فدائیان اکثریت گرفته تا اصلاح طلبان و سکولارها و مشروطه خواهان و غیره - گواه این

مدعاست. جذابیت‌های سیاسی اقتصادی کشورهای اسکاندیناوی - که زمانی روشنفکران بریده از اردوگاه سوسیالیسم واقعاً موجود را نیز حیرت‌زده کرده بود - به عنوان یک الگو طراحی می‌شود و در حداقلی‌ترین صورت‌مندی نمونه‌های برزیل و ترکیه و کوریای جنوبی به میان می‌آید. بخش عمده‌ای از اعضای این نحلّه در سطح جهانی تا ایران، همان چپ‌های بریده‌ای هستند که شکست و فروپاشی کمونیسم بورژوائی شوروی را به شاخی زیرچشم سوسیالیسم چپ و رادیکال و کارگری تبدیل کرده‌اند و به محض مطرح کردن دست‌آورد‌های سیاسی و اقتصادی بلشویک‌ها - تا زمانی که ریشه در چشمه مارکسیسم لنینیسم داشتند - بلافاصله از زبان سخن‌گویان خود به ما یادآوری می‌کنند که «ما که خودمون اون جا بودیم و دیدیم که نشد... حالا به درجه سوسیال دموکراسی... و!» طیف دیگری از سوسیال دموکرات‌های مثلاً آکادمیک ضمن سوءاستفاده از عقب نشینی چپ سوسیالیست بعد از فروپاشی سوسیالیسم اردوگاهی با نگاهی تحقیرگرانه و از بالا می‌خواهند چنین القاء کنند که مارکسیست‌ها نه فقط اتوپیک هستند، بلکه اساساً مبانی علم اقتصاد را هم نمی‌دانند. در جریان یک پلمیک نماینده جمهوری خواهان و سوسیال دموکرات‌های لیبرال وطنی(مهرداد مشایخی) با تأکید - نادرست - بر اقلیت ۲۰ درصدی طبقه کارگر و دفاع از هژمونی طبقه متوسط مرتب رفاه موجود در سوئدن و برزیل و ترکیه و کوریای جنوبی را به رخ مخاطب می‌کشید... هر چند همان سوسیال دموکراسی‌های رو به انحطاط نیز دست‌آورد مبارزه بی‌امان طبقه کارگر به شمار می‌روند، اما شگفت این است که هواداران سرمایه‌داری کنترل شده و چپ بورژوازی می‌کوشند تا امکانات و خدمات دولت رفاه را صدقه سر سرمایه‌داران به کارگران جا بزنند! باری اهمیت نقد نظریه پردازی‌های کینز از همین جا و ده‌ها دلیل دیگر ناشی می‌شود و در نتیجه ما بی‌توجه به هیاوها این روند را در دو مقاله آینده نیز ادامه خواهیم داد و پس از آن وارد اولویت‌های جنبش کارگری ایران خواهیم شد.

دولت دخالت‌گر

تئوری پردازی‌های جان مینارد کینز در خوش‌بینانه‌ترین تفسیر ممکن در جناح چپ بورژوازی می‌ایستد و به تبع آن نیز دولت‌های رفاه و سوسیال دموکرات به دلیل ماهیت بورژوائی خود ناگزیر در تناقض‌های ذاتی شیوه تولید سرمایه‌داری گرفتار می‌شوند. اگر کشف و شناخت مادی سیر تکامل اجتماعی تاریخ به مارکس و انگلس شیوه علمی نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری را آموخته و رادیکالیسم آموزه‌ها و یافته‌های ایشان افق روشن سوسیالیسم را از پنجره خاموشی سرمایه‌داری برای انسانیت به میراث نهاده است، در مقابل تمام اهتمام جان مینارد کینز به اصلاح نظام بازار، قطع دستان نامرئی آدام اسمیت با تیر دولت مداخله‌گر ختم شده است. شکی نیست که کینز با افکار و نظریه‌های انتقادی بزرگان سوسیالیسم آشنا بوده و بحران‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۷۱ را مطالعه کرده است. تلاش کینز معطوف به آشتی دادن دو پدیده کاملاً متضاد مالکیت اجتماعی و وسائل تولید و کار غیر کالائی از یکسو و بازار پول و سرمایه آزاد و یافتن راهی میان سوسیالیسم مارکس و لیبرالیسم اقتصادی اسمیت - ریکاردو از سوی دیگر بوده است. به عبارت دیگر کینز کوشیده است میان دو قدرت همیشه متضاد و آشتی‌ناپذیر کار - سرمایه صلح ایجاد کند. خلاف تبلیغات رسانه‌های نوکنسرواتیست، چنین تلاشی پیش از آن که به سوی "سوسیالیسم خزنده" باشد، در راستای اصلاح هرج و مرج و ترمیم گسست و شکست‌های بازار صورت بسته است. به یک مفهوم این واقعیات تلخ ناشی از بحران ۱۹۲۹ بود که حکم مرگ ایدئولوژی لیبرالیسم اقتصادی و قطع دستان نامرئی بازار را صادر کرد و کینز تنها زمانی وارد معرکه شد که بحران اقتصادی تمام اندام و جوارح دولت‌های سرمایه‌داری را سیاه و تباہ کرده بود. به این تعبیر کینز با وجود اشراف بر نقش مخرب آنارشی و رقابت در بازار آزاد و اختلال این دو پدیده در نظام تولید اجتماعی، خلاف مارکس نه فقط شناخت و تبیین علمی از بحران ذاتی سرمایه‌داری نداشت، بلکه

زمانی به این شناخت دست یافت که آوار بحران کنکرت حیات سرمایه‌داری را نشانه رفته بود. مطب تئوری‌های کینز برای درمان بیماری بحران باز شد، اما مارکس ضمن شناسایی و شناساندن بیماری، از **ضرورت ناگزیر و محتوم مرگ** هیولای سرمایه‌داری بحث کرده بود. به این ترتیب تلاش کینز که در نهایت با همراهی طرح نو و همکاری دولت روزولت اگرچه تا حدودی به حیات محتضر اقتصاد بازار آزاد رمق بخشید و تا اندازه‌ای از نرخ تورم و بی‌کاری کاست، اما در نهایت این جنگ جهانی دوم بود که به دور تازه‌ای از انباشت پیروزمند سرمایه انجامید. آدام اسمیت و مقلدانش به یاری انواع ترفندهای ریاضی‌وار و سنجش و پردازش‌های اعداد و ارقام به این نتیجه قطعی و باورمند رسیده بودند که توفیق سرمایه و دستیابی به بهشت موعود سرمایه‌داری مستلزم کنار کشیدن دولت و آزادی مطلق بازار است. آنان بی‌اعتنا به عوارض تبادل سهام و آشفتگی بازار بورس و انباشت سود ناشی از افزایش اعتبار سهام و بی‌توجه به بی‌کاری و اشتغال کارگران، وقوع هرگونه بحران در نظام سرمایه‌داری بازار آزاد را به خارج از این نظام نسبت می‌دادند. ویلیام استانلی جونر در سال‌های ۱۸۷۷ بحران‌های اقتصادی را به لکه‌های آفتاب تشبیه کرد، که در مدت زمان کوتاهی می‌آیند و می‌روند! به همین سادگی! شومپیتر اتریشی و رابینز انگلیسی نیز با پدر خوانده "ثروت ملل" در خصوص لزوم کنار ماندن دولت از دخالت در حوزه اقتصاد هم رأی بودند. بحران ۱۹۲۹ تمام آسمان نیمه آفتابی سرمایه‌داری را با ابرهای طوفانی و رگبارهای مرگ‌آسا پوشاند. رقابت سودآور در بازار تبادل سهام به بن‌بست خورد. تولید اضافه بدون تقاضا ماند. میلیون‌ها شغل از میان رفت. بانک‌ها و مؤسسات مالی سقوط کردند و از آستین بازار آزاد نیز دست نامرئی داروی شفا بخشی بیرون نیامد. در چنین شرایطی کینز فقط به امکان شکنندگی بازار آزاد پی برد و خلاف مارکس که به این نتیجه علمی رسیده بود که تنها راه عبور از این بحران‌ها، شکستن تمام حلقه‌های بازار آزاد و جمع کردن شیوه تولید بورژوائی و استقرار مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و لغو کارمزدی است، کینز در تبیینی به غایت تقلیل گرایانه به مداخله دولت برای مهار بحران تمکین کرد.

از سال ۱۸۰۳ نظریه پولی جان باینتیست سی همچون آیت مقدسی بر **نظام تولید مبادله سرمایه‌داری حاکم شده بود**. به موجب این نظریه بی‌بنیاد ثبات بازار آزاد تا آن جا نیرومند بود که **حتا در صورت فقدان تقاضا برای یک کالا سرمایه‌دار، اجباری برای بی‌کارسازی‌های گروهی و اخراج دسته جمعی کارگران نداشت**. چرا که بازار می‌توانست دست‌کم بخشی از کالای تولید شده را به عرصه مصرف برساند و از طریق فروش این کالاها سرمایه‌دار می‌توانست دست‌مزد کاهش یافته گروهی از کارگران را بپردازد. به این ترتیب همین مزد باعث مصرف کالاهای باقی‌مانده می‌شد! در این نظام فکری منسوخ سرمایه‌دار ناگزیر است برای تولید، مواد خام بخرد و کماکان بخشی از این پول برای پیشگیری از استهلاک و مسائل تولید نزد سرمایه‌دار می‌ماند. چنین پول‌هایی به دو شکل نوسازی ابزار تولید یا دست‌مزد و غیره یک بار دیگر وارد جریان مبادله و بازار می‌شود و اقتصاد به روال عادی خود باز می‌گردد. تولید به سامان می‌رسد، کارگر مزد می‌گیرد و بی‌کار شدگان دوباره استخدام می‌شوند.

کینز در کتاب "تئوری عمومی اشتغال، بهره و پول" پنبه این نظریه باطل را از اساس زد. کینز بر این نکته صحیح پای فشرده که همه پول مردم که به خزانه مؤسسات مالی وارد می‌شود، الزاماً به بخش تولید باز نمی‌گردد و تضمینی برای سرمایه‌گذاری مجدد به اعتبار این پول‌ها وجود ندارد. بحران به کینز نشان داد که سرمایه‌دار به محض آگاهی از عدم تقاضای کافی برای فروش کالایش، از سرمایه‌گذاری کنار می‌کشد و کاهش تولید به بی‌کاری جمع دیگری از کارگران می‌انجامد. مضاف به این که اگر سرمایه‌دار نتواند سود وام‌های خود را به بانک بپردازد، لاجرم بانک هم به بحران نقدینگی و ورشکستگی دچار می‌شود. از طرف دیگر استمرار همین کمبود تقاضا، به ادامه بی‌کارسازی دامنه می‌دهد و در تلفیق با سقوط نرخ سود بحران اوج می‌گیرد و به تمام بخش‌های نظام اقتصادی سرایت می‌کند. در ارزیابی همین جنبه-

های بحران ۱۹۲۹ بود که کینز به دخالت دولت رسید.

«بیمانه سرمایه‌گذاری‌ها باید تعیین گردیده و دولت به جای سرمایه‌داران انفرادی ابتکار عمل را به دست گیرد و از موضع یک متصدی مستقل در کار بازار دخالت کند. دولت باید قرضه اخذ کند، سرمایه بگذارد و از طریق ساختن خانه و کارخانه بر سطح استخدام کارگران بیفزاید و بخشی از سود به دست آمده را به حمایت از مردم اختصاص دهد.»

(J.M.Keynes, 1936, PP.152-9)

جنگ جهانی دوم به یاری تحقق نظریه کینز آمد. در مدت سه دهه دولت‌ها بر پایه ویرانی‌های جنگ سیاست‌های مالی، مالیاتی و بهره پول را کنترل کردند. استخدام کارگران روند صعودی به خود گرفت. درصدی از سود سرمایه‌گذاری‌های دولتی به جیب کارگران رفت. دولت سرمایه‌گذار و متصدی از ره‌آورد سودهای به دست آمده به ارتقای سطح خدمات عمومی کمک کرد حمایت از بیمه‌های تأمین اجتماعی، بیمه بی‌کاری، صندوق بازنشستگان، پرداخت یارانه به بهداشت و درمان و آموزش و حمل و نقل و سایر خدمات موجود، سطح متعارفی از رفاه به وجود آورد که عالی‌ترین شکل آن در کشورهای اسکاندیناوی شکل بسته است.

در آغاز دهه هفتاد بهای انرژی خیز بلندی برداشت و افزایش شدید قیمت نفت، بهای مواد خام و اولیه را تحت تأثیر قرار داد. در نتیجه ستون‌های بالا رونده رشد اقتصادی متوقف شد و به تدریج شکل نزولی به خود گرفت. دستمزدها کاهش و بی‌کاری‌سازی‌ها افزایش یافت. اتحادیه‌های کارگری برای دفاع از حقوق کارگران - از جمله مقابله با بی‌کاری‌سازی و کاهش دستمزدها - دولت‌های سرمایه‌داری را به نبرد فراخواندند. *سرمایه‌داری ناگزیر بود برای کسب سود مورد نظر قیمت کالاها را افزایش دهد، اما کاهش دستمزدها و بی‌کاری کارگران ناگزیر به یک رکود تورمی (stageflation) انجامید. اگرچه بحران دهه هفتاد با بحران دهه سی از اساس متفاوت بود، اما بالا رفتن هزینه تولید، شکل تازه ای از بحران را بر جهان سرمایه‌داری حاکم کرد. طبیعی است که در چنین صورتی راهکارهای کینز دیگر پاسخ گوی کنترل بحران نبود. طنز تلخ تاریخ سرمایه‌داری همان راهکارها را عامل بحران می‌داندست.*

ایدئولوژی نئولیبرالیسم از طریق دولت دیکتاتوری سرمایه‌داری تاجریستی - ریگانیستی - دنگ شیائوپیستی، برای کنترل بحران وارد عمل شد و در نخستین گام اتحادیه‌های کارگری را متلاشی کرد و دوران دیگری از تبااهی آغاز شد...

ادامه دارد...

بعد از تحریر:

۱. برشت در شعری سروده است:

راستی را که به دورانی سخت ظلمانی عمر می‌گذاریم....

....آن که می‌خندد

هنوز خبر هولناک را

نشنیده است.

خنده‌های ناشی از شادی آزادی ابراهیم مددی زمانی بر لبانت جراحی می‌شود که خبر تلخ حبس رضا شهابی را می

شنوی.....

۲. خرده بورژوازی طبقه پیچیده و عجیبی است و خرده بورژواها آدم‌های شگفت‌ناکی هستند که با وجود همه ظرفیت‌های ترقی خواهانه‌شان در عصر امپریالیسم، در مواردی موی دماغ جنبش کارگری و چپ‌ها و سوسیالیست‌ها شده‌اند. و می‌شوند کماکان هنوز هم! خطر خرده بورژوازی وقتی به شکل یک بیماری عود می‌کند که به صورت فردی یا

محفل از جایگاه "روشن فکران" کافه نشین به "نقد" چپ می پردازد. حال و مآل "روشن فکران" خرده بورژوا زمانی به وخامت می گراید که در یک مدت طولانی ارتباط شان با جنبش مادی طبقه کارگر از متن جامعه به پشت پیسی ها عقب می نشیند. شاید اگر مارکس و انگلس اکنون در کنار ما بودند علاوه بر بخش های یک (بورژواها و پرولترها) دو (پرولترها و کمونیست ها) در مجموع بخش سوم مانیفست را به تبیین موضوع میرم پرولترها و خرده بورژواها اختصاص می دادند و تبیین ادبیات سوسیالیستی و کمونیستی را در بخش دیگری وارد می کردند!

علاوه بر ارزیابی آتی تمام مواردی که در مقدمه بخش نخست این سلسله مقالات به اشاره گفته شد، امید داریم که در ادامه به بررسی مقوله طبقات در تئوری مارکس نیز وارد شویم و از یک منظر دیگر از ماهیت طبقاتی و رویکردی خرده بورژوازی (امام زاده طبقه متوسط) رونمایی کنیم. نکات بسیار مهمی همچون تجزیه و تحلیل تئوری مارکسی بحران، فروپاشی؛ پوزیتیویسم و غیره در کتاب "امکان فروپاشی سرمایه داری و دلایل شکست سوسیالیسم اردوگاهی" به تفصیل و تبعاً به اندازه توان تئوریک نگارنده بحث شده است. علاقه مندان "منتقد" و ناشکیبای این مؤلفه ها که از "انترناسیونالیسم تروتسکیستی" به کافه نشینی هبوط فرموده اند؛ بهتر است به جای "نقد" پولیسی و نفرت زا "دعا" کنند که حداقلی از آزادی بیان مرکلیستی آنان شامل حال کتاب ها و مقالات مکتوب و تئوریک ما نیز بشود. بدون سانسور. آمین!

۳. سوسیالیسم مارکس – انگلس از متن مبارزه تئوریک و پراتیک طبقه کارگر آگاه و متشکل و متحزب در کنار تلاش روشن فکران چپ و متمدن عروج می کند. همان طور که لومپنیسم کلاه مخملی و داش مشدیان می تواند از قلب جوامع عقب مانده – به ظاهر پیشرفته- ریشه دواند. به این کلمات مشعشع غیر سیاسی – که هر کدام با چند بس آمد در متن یک "مقاله" آمده است – توجه کنید تا به عرضم برسید:

یاوه گو؛ مذبذب؛ گزافه گو، حراف، بی پرنسیپ؛ گیرپاچ؛ زپرتی، امیرارسلان نامدار، شلخته، تاس باز، آبدوغ خیاری، در عقب، گنده گو و کولاک زاده!

من نیز مانند شما و هر انسان سیاسی دیگری اولین بار که به این واژه ها برخورد کردم، گمان زدم که آقای شعبان استخوانی سریال مشهور هزار دستان زنده یاد علی حاتمی لب به سخن گشوده است! و یا در گاراژ تی بی تی شمس العماره گیر کرده ام! اما جالب است بدانید که سریال این واژه ها از یک "نقد" بسیار "متمدنانه" بر چهار مقاله "مبارزه طبقاتی برای افزایش دستمزد" استخراج شده است. اگر کمترین تأثیر این سلسله مقالات به عقده گشائی و آرام کردن روان پریشان یک برادر کمک کرده باشد نویسنده به هدف انسانی خود رسیده است. اما کولاک و در یک برهه تاریخی تلخ در تاریخ سوسیالیسم کولاک و کولاک زاده اتهام مناسبی برای تصفیه حساب های خونین سیاسی و تبعید فله ئی ناراضیان بود. از قرار آن تراژدی در رویای کمیک "ویک اندهای انترناسیونالیستی روشن فکر کافه نشین" تکرار شده.

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند

تا همه صومعه دارن پی کاری گیرند

انکشاف مبارزه طبقاتی به تدریج صومعه داران عصبی را پی کار خود می فرستد!

پی نوشت:

(J.M.Keynes, 1936, PP.152-9)

منابع:

, - Keynes John Maynard (1936) *The general theory of employment, interest and money*, Cambridge, Macmillan Cambridge university Press .

شاملو . احمد (۱۳۸۲) مجموعه آثار دفتر دوم : همچون کوچه ای بی انتها . تهران مؤسسه انتشارات نگاه